

افغانستان؛ غالب مغلوب



فرید سیاوش

تاریخ این موجود زنده در کشور من رگ زده شده و شهید وار بدور خود خونچکان می رقصد و پرتاب اش را با دستان نیرومندی ارتجاع از امروز به فردا مظلومانه باور میکند. و این تاریخ غم آلود چندین بار زایش پردرد و فریاد چرخش های انفجاری را در سینه ای تنگ خود تجربه خونین کرده است. سه قرن پی در پی است که در نتیجه بازی های استراتژیک ابر قدرت ها و همسایگان مغرض، حضور و جنگ ویرانگر آنان در سرزمین ما با استفاده ابزاری از مذهب و سنت های تعصب آلود؛ از تجدد و مدرنیته قربانی می گیرد. و مجال استقلالیت و توان به پا ایستادن را از تجدد خواهان کشور سلب و سیاسیون را بیچاره ساخته است. فقدان سازمانهای سیاسی آبدیده با پایگاه قوی مردمی، نبود جامه مدنی مستقل، نیرومند و تاثیر گذار بر جریانات کشور و اقدامات نابخردانه سیاسیون و حاکمان نظام حد اقل این سومین بار است که نظام و کشور در سرایشی فروپاشی کشانیده میشود.

تاریخ افغانستان در سه قرن شاهد سه شکست سه ابر قدرت و دو فروپاشی که شاید سومی هم در راه باشد، است. در قرن ۱۹ انگلیسی ها بساط استعماری خود را بر کشور ما پهن کردند و از سنت و مذهب استفاده ابزاری پر دامنه به عمل آورده در میدان جنگ به ظاهر شکست خوردند و نظامی رفتند اما استخباراتی و سیاسی برگشتند. تا با همان ابزار سنت و مذهب تجدد نوپا را نابود کرده و تجدد طلبان را از دم تیغ تیر کنند. هنوز هم از همان نیرنگ سود میبرند و بدبختی میکارند. در قرن ۲۰ شوروی ها آمدند در خط دفاع از تجدد و مدرنیته ساز و برگ خود

را چیدند و کارهایی کردند و بلاخره زیر فشار غرب و شرق و ابزار "جهاد!" برچیدند و رفتند. در قرن ۲۱ ایالات متحده امریکا با ترومپت سپتامبری از زمین و هوا ریختند، شه و شهزاده گان مافیایی تراشیدند، بلیونها دالر حیف و میل و به تاراج رفت، صد ها هزار کشته و میلیونها نفر بیچاره و زمینگیر شدند و یک سرزمین ویران. در ظاهر امر هر سه ابر قدرت شکست خوردند و مغلوب شدند و ما غالب؛ اما در حقیقت این مردم افغانستان است که غالب مغلوب اصلی محرکه هستند و شکسته میشوند.

آنان میروند تا بمانند؛ اینکه میتوانند بمانند بستگی دارد به انکشاف اوضاع در پیرامون جغرافیای سیاسی افغانستان و برنامه های استراتژیک همسایه های نیرمند ما بویژه روسیه و چین.

ما در عصری زندگی می کنیم که مرز بین واقعیت و تفکر از بنیاد ویران گشته است. عصری که دستان حقیقت را از شانه میبرند. عصری که اعتراض علیه استبداد را به ضد خود تبدیل کرده و نقد متکی به خرد، کفر باران می شود. عصری که استحاله های مکرر در اندیشه و چهره پدیدار میگردد. سیطره جویی و حذف دیگران مطرح می شود. فهم و ظرفیت پذیرش قدرت در وحدت و رهبری جمعی که در تمام صورت بندی ساختاری نظام باید جاری باشد، بی رمق شده است. مقوله تصمیم گیری در قبال مهمترین مسایل درون نظام به یک امر شخصی و فردی و خود محور پایین کشیده میشود. با کسانی مواجه هستیم که متاسفانه نمی توانند مرز میان تعقل و ایمان را مشخص کنند. در شرایطی قرار ما داده اند که یکبار دیگر شهید وار شاهد شکست تجدد و مدرنیته در برابر سنتگرایی تعصب آگین و سر بردن لاله و شقایق.

می بینیم پا به پای مذاکرات صلح در اینجا و آنجا جنگ ها عمودی و افقی، زیر زمینی و سر زمینی ریشه دوانیده و شهید شگوفه میدهند. صدای خموش پای یک شکست و یک سقوط از درون غوغا های دیپلماتیک شنیده میشود. شایدکه تاریخ به عقب برگردد؛ امارت به سلطنت برسد و تجدد به چوبه دار! تشکیل حکومت موقت یا عبور ی، لبانی را خندان و چشمانی را گریان و پا های را لرزان می سازد. دوستان دیروز از هم جدا میشوند و دشمنان دیروز در زیر یک سقف همدیگر را در آغوش می گیرند و کافر و مسلمان انگشت حیرت به دندان. طنز تلخ تاریخ است یا بازی مسخره سیاست!

آنان میروند که بمانند!

